

حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران و یکی از گویندگان نام‌آور عالم و از ستارگان درخشان آسمان ادب، بلکه مهر سپهر کهکشان حماسه‌سرایی است و به سبب همین علو مرتبت و مقبولیت کلام، زندگانی او همانند شرح برخی دیگر بزرگان ادب و دانش در هاله‌ای از افسانه‌ها و روایات مختلف تاریخی و عامیانه فرو رفته است.

گرچه در این مختصر، منظور روشنگری گوشه‌های تاریک زندگانی وی نیست، اما باالجمله - جهت بهتر روشنگری برخی سروده‌ها و اندیشه‌های شاعر - در این مورد سخنی خواهد رفت و از روایات مستند بهره خواهیم جست:

نام وی در تذکره‌ها و تراجم احوال مختلف آمده است. از آن جمله:

«البنداری» که حدود سال «۶۲۰» هـ ق شاهنامه را از پارسی به عربی گزارش کرده است، وی را «حسن بن منصور» نامیده است و تاریخ‌گزیده «حسن بن علی» و دولتشاه «حسن بن احمد» و تقریباً کلیه تراجم نویسان و صاحبان تذکره اقوالی آورده‌اند که از میان همه می‌توان به گفته بنداری اعتماد بیشتری داشت، چه - بعد از چهار مقاله که متأسفانه نام وی را نبرده است - نزدیکترین ماخذ به زمان اوست.

کنیه وی در تاریخ سیستان که بسیار به زمان حیات وی نزدیک است و همچنین در مجمع‌النوادیم «ابوالقاسم» و لقب او «فردوسی» آمده است. (۴-۵)

مولد وی را قریه «پاژ» و یا «رزان» توس ذکر کرده‌اند و زمان تولد تو نیز از مباحث مورد اختلاف است. اما خود استاد در جای جای شاهنامه سررشته‌هایی بدست می‌دهد که می‌توان بدانها استناد کرد. از آن جمله:

پیوستم این نامه باستان پسندیده از دفتر راستان
 که تا روز پیری مرا بردهد بزرگی و دنیا و افسر دهد
 ندیدم جهاندار بخشنده‌ای به گاه کیان بر درخشنده‌ای
 همی‌داشتم تا کی. آید پدید

جوادی که جودش نخواهد کلید بدانگه که بدسال پنجاه و هشت
 جوان بودم و چون جوانی گذشت

اهداف فهرست‌شماره

* سیداحمد قاضی عسگر

بنام خداوند جان و خرد
 کزین برتر اندیشه برنگذرد
 خداوند نام و خداوند جای
 خداوند روزی ده رهنمای
 خداوند کیوان و گردان سپهر
 فروزنده ماه و ناهید و مهر
 ز نام و نشان و گمان برتر است
 نگارنده بر شده پیکر است
 به بینندگان آفریننده را
 نبینی، مرنجان دو بیننده را
 نیاید بدو نیز اندیشه راه
 که او برتر نام و از جایگاه
 سخن هرچه زین گوهران بگذرد
 نیاید بدو راه جان و خرد
 ستودن نداند کس او را چو هست
 میان بندگی را ببايدت بست
 خرد را و جانرا همی سنجدا و
 در اندیشه سخته کی گنجد او

* - دکترای ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان

خروشی شنیدم ز گیتی بلند

که اندیشه شد پیرو، من بیگزند
از فحوای کلام و ادبیات پیش از آن که نام «محمود» و
جلوس او را یاد می‌کند، و نام وزیر وی «ابوالعباس فضل‌بن
احمد» را برده است، به صراحت در می‌یابیم که جلوس محمود
در ۵۸ سالگی فردوسی بوده است و سال تولد فردوسی را به
این لحاظ سال «۳۲۹» می‌دانند. آشنایی شاعر با دربار محمود در
سن ۶۵ سالگی است. و چون در نوبت دوم تکمیل شاهنامه که
به نام «سلطان محمود» است مدت زمانی به داراز می‌کشد،
بالاخره در سال «۴۰۰» انجام کار و اتمام حماسه بزرگ اوست.

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک

همی زیر بیت اندر آمد فلک

سی و پنجسال از سرای سپنج

بسی رنج بردم به امید گنج

چو بر باد دادند رنج مرا

نشد حاصلی سی و پنج مرا

سرآمد کنون قصه یزدگرد

به ماه سپندارم روز ارد

ز هجرت شده پنج هشتاد بار

بگفتم من این نامه شاهوار

چو این نامور نامه آمد بین

ز من روی کشور شود پُر سخن

بدین ترتیب حکیم تاریخ اکمال شاهنامه را روز ۲۵ اسفند سال

۴۰۰ هجری قمری، ذکر می‌فرماید و سال عمر خود را «۷۱» و

این نیز خود مؤید سال «۳۲۹» است.

چنانکه می‌دانیم شاهنامه در دو مرحله به اتمام رسیده است

و نوبت اولیه پایان یافتنش پیش از این تاریخ بوده است. و

چنانکه چهارمقاله ذکر می‌کند؛ چون فردوسی در اواخر زندگانی

و سرپیری نیازمند شده است، با آنکه طبع بلند او اجازه روی

آوردن به دربارها را نمی‌داده اما حکیم به حکم ضرورت راه دربار

محمود را پیش گرفت و با تجدید نظرها و دوباره نگری و

افزودن ابیاتی در ستایش این پادشاه ترک، آن را به نام وی ختم

کرد.

از اظهار نظر عموم تذکره نویسان و نیز از خلال منظومه

چنان بر می‌آید که حکیم از خانواده بزرگان توس و صاحب

ضیاع و عقاری بوده است که امور زندگانش از طریق آن
می‌گذشته است:

الا ای برآورده چرخ بلند

چه داری به پیری مرا مستمند

چو بودم جوان برترم داشتی

به پیری مرا خوار بگذاشتی

بجای عنانم عصا داد سال

پراکنده شده مال و برگشت حال

و در ابیاتی دیگر نیازمندی دوران شیخوخت را چنین منظوم

می‌دارد:

نه ماندم نمکسود و هیزم نه جو

نه چیزی پدید است تا جو درو

نه چون من بود خوار و برگشته بخت

بسه دوزخ فرستاده ناکام رخت

نه امید عقبی نه دنیا بدست

زهر دو رسیده بجانم شکست

دو گوش و دو پای من آهو گرفت

تسهی دستی و سال نیرو گرفت

و اما در مورد انگیزه سرودن این اثر بزرگ حماسی به

اختصار می‌توان به چند نکته اشارت کرد:

۱- در برهه‌ای از زمان که حکیم توس می‌زیسته است - و

قرن‌های قبل و بعد از آن - شاهد خلافت غاصبانه بنی عباس و

سلطه ایشان بر گستره ممالک اسلامی و ناظر بر ستم ایشان بر

رعایا و ملت‌های تحت حکومتشان به ویژه بر ایرانیان هستیم. و

می‌بینیم که - بر خلاف اصول و برنامه اسلام - از سوی اعراب

نسبت به غیر عرب و خصوصاً ایران تحقیر روا داشته می‌شود و

ایشان را «موالی» و «اعجمی» یعنی «برده» و «ناتوان در

سخن‌گویی - یا زبان بسته» می‌نامند.

این تحقیرها و فشارها که از دوران بنی امیه تا پایان

حکومت بنی عباس ادامه داشت سبب واکنش‌های فراوان چه

سیاسی و چه نظامی و فرهنگی شد و این واکنش‌ها نه تنها در

ایران که در بسیاری از نقاط تحت سلطه آنان بوجود آمد. از آن

جمله در شمال آفریقا - مصر - فاطمیان که ذراری پیامبر اکرم

بودند، امیران خلافت عباسی را کنار زدند و به عنوان خلفای

رسول الله (ص) حکومت آن سرزمین را در دست گرفتند و

نظامی قدرتمند برپا داشتند که تا دو قرن با سیاست مدبرانه ادامه داشت و چنان جاذبه‌ای داشتند که بسیاری از مسلمین را - چه به عنوان تشیع و پیروی از خاندان پیامبر و اهل البیت و چه به عنوان مخالفان حکومت عباسیان - گرد خود جمع آوردند تا آنجا که حکیم الهی و ادیب بارع، ناصر خسرو قبادیانی به ایشان گرویدند تا پایان عمر و در خدمت ایدئولوژی ایشان جانفشانی نمود.

در این دوران در واکنش به سلطه سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی خلفای عرب که نابجا خود را جانشینان پیامبر اکرم اعلام می‌کردند و در پوشش این باور هرگونه فساد و تجاوز را در حق مسلمین به ویژه عجمان - ایرانیان - روا می‌داشتند قیام‌های فراوانی برپا شد. از آن جمله قیام نظامی - دینی ابومسلم که سبب انقراض بنی امیه شد، خیزش عقیدتی شعوبیه که پیامدهای سیاسی و نظامی و فرهنگی به دنبال داشت، قیام‌های سپید جامگان، خرم‌دینان و قیام‌های منجر به تشکیل حکومت‌های یعقوب و عمر و طاهر ذوالیمینین و علویان

بسیاری در بازگشت به خویش مردم، داشت و این زیر بنا بر اساس اسلام و سنت‌های ملی شکل گرفته بود و حکیم توس با توجه با این فراز سخن، سرایش شاهنامه را آغاز کرد، که به عنوان بیان تاریخ، همه توان‌های گذشته این ملت را به یاد می‌آورد.

۲- انگیزه دیگر حکیم را در آفرینش بزرگترین حماسه تاریخ می‌توانیم حکومت‌های مسلط بر ایران آن روز و ستم‌ها و اجحافی که بر ملت روا می‌داشتند بدانیم. با این توضیح که با ورود اسلام بدین کشور و نورافشانی اعتقاد توحیدی بر اندیشه این ملت، ایرانیان تازه مسلمان چشم می‌داشتند تا برادری و برابری و عدالت اجتماعی برگستره این مملکت سایه افکند و تضادهای طبقاتی که پیش از اسلام و در زمان نزدیکی بدان - دوران ساسانیان - با شدت تمام وجود داشت و توده مردم را به بردگی و استثمار می‌گرفت، محو گردد و رخت بریندد و آثارش زدوده شود. اما ابتدا حکومت غاصبانه بنی امیه پای گرفت و پس از جنایات بنی امیه قدرتی فاسدتر و مفسدتر - بنی عباس -



چتری از ابر سیاه بر آسمان عالم اسلام کشید و شاهان ایران، از سامانیان تا غزنویان و پس از ایشان اگرچه مستقیماً منصوب

طبرستان و آل بویه، و اگر زیر بنای این واکنش‌ها را فرهنگی بدانیم باوری به گزاف نداشته‌ایم. چه اینگونه مبارزه تأثیر

آنها نبودند و حکومت‌ها را با زور و شمشیر و خدعه و کشتار پیشینیان به چنگ می‌آوردند اما باجگزار خلفا بودند و فرمان حکومت از دست خلیفه می‌گرفتند و لقب از او می‌خواستند. محمود سبکتکین با همه قدرت و مدعا برای گرفتن لقب و فرمان حکومت چه هدایای سنگینی به حضور «القادر» می‌فرستد و پس از او فرزندش مسعود در ابتدا اجازه از وی می‌گیرد و با فوت او از جانشینش «القائم» رخصت سلطنت می‌گیرد. اصولاً این امرای ترک غلامانی بودند که از آسیای مرکزی به بردگی به ایران‌شان می‌آوردند و پس از مدتی مدعی سلطنت می‌شدند و چه جنایاتی که از این بردگان نو دولت و نوخاسته بر سر این مملکت نمی‌آمد. و این تنها سلسله غزنوی نبود که چنین بود بلکه تا هزاره دیگر و حکومت مفسد قاجاریه جز برهه زمانی کوتاه - دوران سلطنت کریمخان - این وضعیت ادامه داشت.

نمونه را عبارتی کوتاه از تاریخ بیهقی مذکور می‌افتد که در فتح اصفهان توسط محمود و قلع و قمع شیعیان که در زمان حکومت آل بویه زندگانی نسبتاً انسانی داشتند آمده است: «... قریب سی سال بود تا ایشان در دست دیلمیان اسیر بودند و رسوم اسلام مدروس بود که کار ملک از چون فخرالدوله و صاحب‌عباد به زنی و پسری عاجز افتاد و دست‌ها به خداوند برداشته تا ملک اسلام را محمود در دل افکند که اینجا آمد و ایشان را فریاد رسید و از جور و فساد قرامطه و مفسدان برهانید...»

جالب آنکه در آن زمان آل بویه و مردم ری و اصفهان شیعه اثنی‌عشری بودند نه قرمطی یا اسماعیلی، و قرمطی بودن بهانه‌ای بود برای سرکوبی همه مخالفان سلطه ترکان غزنوی و پس از ایشان سلجوقیان و این «رهاندن» مردم ری و اصفهان از دست مفسدان» چنانست که فرخی طی قصیده‌ای می‌گوید:

ملک ری از قرمطیان بستدی

میل تو اکنون به منا و صفاست

دار فرو بردی به کاری دویست

گفتی کاین در خوز خوی شماست

هرکه از ایشان به هوی کار کرد

بر سر چوبی خشک اندر هواست

بس که بسینند و بگویند کاین

دار فلان مهتر و بهمان کیاست

توجهی که نظامی عروضی از حرمان حکیم توس از دستگاه سلطنت محمود ترک می‌کند، تنها اعتقادات مذهبی حکیم است. در حالیکه جز این مطلب، انگیزه بزرگ دیگریست که نظامی به لحاظی از بیان آن ایا دارد و آن اینکه: سراسر شاهنامه تمجید و بزرگداشت پهلوانان ایرانیست و سخن از رادمردی‌ها و فتوت‌های آنان و نبردها و جنگ‌های این پهلوانان که همه با ترکان و حامیان و دست نشانندگان است. فردوسی همه‌جا پهلوانان دلیران را پیروز و ترکان را شکست خورده و گریزان از میدان‌های رزم تصویر می‌کند. این معنی را تاریخ‌سیستان به اشاره چنین یاد می‌کند:

«حدیث رستم بر آن جمله که بوالقسم فردوسی به شاهنامه سفر کرد و بر نام سلطان محمد کرد و چندین روز همی برخواند. محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد همچون رستم هست. بوالقسم گفت: زندگانی خداوند دراز باد ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت، ملک محمود وزیر را گفت این مردک مرا به تعریض دروغزن خواند. وزیرش گفت بیاید کشت...»

سلطه این ترکان بیگانه است که نهضتگران چون حکیم بزرگوار توس را به مبارزه فرهنگی برمی‌انگیزد. و گاه به تصریح سوز دل را با زبان آتشین این چنین گره بخش دل‌های مشتاق می‌نماید:

بسته گردد اینس رنج‌های دراز

نشیبی دراز است پیش فراز

نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر

ز اختر همه تازیانراست بهر

چو روز اندر آید، به روز دراز

شود ناسزا، شاه گردن فراز

بپوشد ز ایشان گروهی سپاه

ز دیبا نهند از بر سر کلاه

نه تاج و نه تخت و نه زرینه کفش

نه گوهر نه افسر نه بر سر درفش

چو بسیار از این داستان بگذرد
 کسی سوی آزادگی ننگرد
 بریزند خون از پی خواسته
 شود روزگار مهان کاسته
 دل من پر از خون شد و روی زرد
 دهن خشک و لبها شده لاژورد
 چنین بی وفا گشت گردان سپهر
 دژم گشت و زما ببرید مهر
 تا بدانجا که آرزو می کند: «ای کاش خرد از من دور می شد و
 بیفکری و بی حیایی بر من چیره می شد»:
 مرا کاشکی این خرد نیستی
 گر اندیشه نیک و بد نیستی
 ز راز سپهری کس آگاه نیست
 ندانند کاین رنج کوتاه نیست
 چنین است راز سپهر بلند
 تو دل را به درد من اندر میند
 حکیم بزرگوار در سر تاسر شاهنامه پیام درد آلود و کوبنده
 خویش را از زبان قهرمانان داستان هایش بیان می دارد و این
 سلاح را به دست این پهلوانان می سپارد و دشمن غاصب را بدان
 می کوبد. در اثنای پیام شیرویه به قباد و پاسخ قباد بدو چنین
 می سراید:
 بخواهد شدن بخت از این دودمان
 نماید در این تخمه کس شادمان
 سوی ناسزایان شود تاج و تخت
 تبه گردد این خسروانی درخت
 نماید بزرگی به فرزند من
 نه بر دوده و خویش و پیوند من
 از این غلامان ترک در ادبیات پارسی بسیار یاد شده است.
 رودکی شاعر دربار سامانیان از آنها چنین یاد می کند:
 خسرو بر تخت پیشگاه نشسته
 شاه ملوک جهان امیر خراسان
 ترک هزاران پبای، پیش صف اندر
 هریک چو ماه بر دو هفته درخشان
 هریک بر سر بساک مورد نهاده
 لبش می سرخ و جعدش ریحان

برنجد یکی، دیگری بر خورد
 به داد و به بخشش همی ننگرد
 ز پیمان بگردند و ز راستی
 گرامی شود کژی و کاستی
 کشاورز جنگی شود بی هنر
 نژاد و هنر کمتر آید به بر
 رباید همی این از آن، آن از این
 ز نفرین ندانند باز آفرین
 نهان بدتر از آشکارا شود
 دل شاهشان سنگ خارا شود
 بد اندیش گردد پدر با پسر
 پسر با پدر همچنان چاره گر
 شود بنده بی هنر شهریار
 نژاد و بزرگی نیاید بکار
 حکیم برخی از دردهای دل خستگان هموطن خویش را از سلطه
 بیگانه بر ایران زمین اینگونه بیان می دارد:
 به گیتی کسی را نماند وفا
 روان و زبانها شود پرجفا
 از ایران و از ترک و از تازیان
 نژادی پسید آید اندر میان
 نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
 سخنها بکسردار بازی بود
 چنان فاش گردد غم و رنج و شور
 که شادی بهنگام بهرام گور
 پدر با پسر کین سیم آورد
 خودش کشگ و پوشش گلیم آورد
 زبان کسان از پی سود خویش
 بسجویند دین اندر آرند پیش
 باز پسین بیت: دین اندر آرند پیش - چه نیک دستاویز شاهانی
 چون محمود را در فتح اصفهان و کشتار بیرحمانه هندوان در
 کمال ایجاز بیان می دارد.
 نابسامانیهای احوال و اوضاع را اینگونه به رشته نظم
 می آورد.

باده دهنده بیتی بدیع ز خوبان

بچه خاتون ترک و زاده خاقان

۳- بر همه این انگیزه‌های میهنی و انسانی، چنانکه پیش از این نیز اشارت رفت- می‌توان انگیزه زیر بنایی اندیشه مبارزه فردوسی یعنی اعتقاد و تشیع و ایمان به حقانیت خاندان علی بن ابیطالب علیه‌السلام را افزود که مایه اصلی ادبی و فرهنگی و سیاسی این بزرگمرد است- چنانکه اصولاً در طول تاریخ اسلام از آنجا که سرمشق شیعه مبارزات ائمه دوازده گانه بوده شیعه نیز با نابسامانی‌های روزگار و حکومت‌ها می‌ستیزیده است. ابیاتی که بهانه محمود غزنوی برای حرمان حکیم شد و تشیع وی را دلیل است، ابیات ذیل است:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم در است

درست این سخن قول پیغمبر است

منم بنده اهل بیت نبی

ستاینده خاک پای وصی

حکیم این جهان را چو دریا نهاد

برانگیخته موج از او تند باد

چو هفتاد کشتی بر او ساخته

همه بادبانها برافراخته

یکی پهن کشتی بسان عروس

بیاراسته همچو چشم خروس

محمد(ص) بدو اندرون با علی(ع)

همان اهل بیت نبی و ولی

خردمند کزو دور دریا بدید

کرانه نه پیدا و بُن ناپدید

بدانست کوی موج خواهد زد

کس از غرق بیرون نخواهد شدن

به دل گفت اگر با نبی و وصی

شوم غرقه دارم دو یار وفی

اگر چشم داری به دیگر سرای

به نزد نبی و علی گیر جای

گرت زین بد آید گناه من است

چنین است و این دین و راه من است

بر این زادم و هم بر این بگذرم

چنان دان که خاک پی حیدرم

دو بیت آغازین مضمون حدیث نبوی است: «انا مدینه العلم و علی بابها. فمن اراد المدینه والحکمه من فلیأتها من بابها» و ابیات سوم و چهارم متضمن بیان این حدیث: «مستغرق امتی ثلثه و سبعین فرقه، فرقه منها ناجیه» و از این حدیث بهره می‌گیرد برای تفسیر حدیث سوم - مضمون ابیات پنجم به بعد که متن آن چنین است: «مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق» مطلب دیگری که نحوه اندیشه و اعتقاد کلامی او را بیان می‌دارد، باور شیعی اوست:

به بینندگان آفریننده را

نبینی، مرنجان دو بیننده را

۴- در برآوردن این منظور و در مبارزه با سلطه این دو گروه

بر کیان مردم ایران علاوه بر مضامین کلام که اعتبار و عظمت فرهنگ گذشته این سرزمین را به یاد می‌آورد و گوشزد سلطه‌گران می‌نماید، معتقد است حفظ زبان راهی اصولی جهت حفظ کیان ایرانیست.

بناهای آباد گردد خراب

ز باران و از تابش آفتاب

پی افکندم از نظم کاخی بلند

که از باد و باران نیابد گزند

بر این نامه بر سالها بگذرد

همه خواند آن کس که دارد خرد

بسی رنج بردم بدین سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

پایان کلام آن که.

انگیزه حکیم توس در سرودن شاهنامه عبارتست از.

۱- مبارزه با استعمار و استثمار سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی خلفای عباسی.

۲- مبارزه با سلطه امیران ترک که غاصبانه حکومت و

سلطنت ایران را در دست گرفتند.

۳- ابراز اعتقاد او به حقانیت اهل بیت (ع) و تشیع که مکتب

مبارزه با قدرت‌های طاغوتی است.

بدین منظور فردوسی، شاهنامه را به زبان پارسی و فرهنگ

پارسی با تکیه بر اعتقاد پاک توحیدی شیعی آفرید.